

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: کیومرث

۱۳ می ۲۰۲۵

تعصب به مثابه دستگاه ایدئولوژیک بازتولید سلطه

بخش پایانی

چرا لیبرالیسم قادر به شکستن تعصب نیست؟

لیبرالیسم، به‌ویژه در شکل نئولیبرالی آن، از همان آغاز نتوانسته است به شکستن ساختارهای بنیادین تعصب در جوامع مختلف بپردازد. گرچه بسیاری از پروژه‌های نوسازی لیبرالی در افغانستان با شعارهای زیبا و انسانی مانند تنوع فرهنگی، حقوق بشر و آزادی بیان همراه بودند، اما این پروژه‌ها هیچ‌گاه به نبرد فراخواندن مناسبات تولیدی و مالکیت طبقاتی را هدف قرار ندادند. آنچه که تحت عنوان دموکراسی و جامعه مدنی تبلیغ شد، در حقیقت، تنها یک پوشش نرم و پوشیده برای تداوم نظم نابرابر نئولیبرالی بود که در دل آن، طبقات فرودست همچنان در موقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی تحت ستم باقی می‌ماندند.

در نتیجه، پروژه‌های لیبرالی که به ظاهری متری و دمکراتیک می‌پرداختند، عملاً به بازتولید ساختارهای تعصب‌آمیز و نابرابر بدل شدند. این امر به‌ویژه در نهادهایی همچون آموزش، رسانه و دستگاه‌های قضائی مشاهده می‌شود که به‌جای تغییرات واقعی و بنیادین، صرفاً به بازتولید همان نظم قدرت‌های اقتصادی و اجتماعی پرداخته‌اند. این نهادها، به جای آن که در جهت تساوی و عدالت اجتماعی حرکت کنند، در نقش کارگزارانی برای حفظ سیستم طبقاتی نئولیبرالی عمل کرده‌اند.

به‌طور خاص، شعارهایی مانند «صلح بین‌الاقوامی» یا «جامعه مدنی»، اغلب به ابزارهایی برای تجزیه روانی طبقات فرودست تبدیل شدند. چرا که در چنین ساختارهایی، صلحی که بدون عدالت اجتماعی شکل بگیرد، تنها یک سراب خواهد بود. هرگونه تلاش برای گشودن فضای «صلح» یا «دولت دموکراتیک» در شرایطی که توزیع قدرت و منابع به‌طور عادلانه صورت نگیرد، محکوم به شکست است. در واقع، این نوع صلح فقط در خدمت منافع طبقات حاکم و نخبگان اقتصادی خواهد بود، نه در خدمت رهایی مردم. و این همان نکته‌ای است که مارکسیسم با تأکید بر تحلیل طبقاتی خود بدرستی به آن اشاره می‌کند: شکستن تعصب، نیازمند یک تغییرات بنیادین در مناسبات تولید و توزیع است که لیبرالیسم به هیچ‌وجه قادر به تحقق آن نبوده است.

همچنین، باید تأکید کرد که این تعصب‌ها و تبعیض‌ها نه فقط در سطح فردی و فرهنگی، بلکه در سطح اقتصادی و اجتماعی نیز بازتولید می‌شوند. ساختارهای طبقاتی که توسط نئولیبرالیسم به‌ویژه در جوامع در حال توسعه همچون افغانستان تحمیل شده‌اند، اساساً موانعی برای شکستن دیوارهای تعصب و بی‌عدالتی هستند. در حقیقت، لیبرالیسم با

محافظت از سیستم اقتصادی نابرابر، به جای شکستن دیوارهای تعصب، آن‌ها را در لایه‌های مختلف جامعه تحکیم می‌کند. تنها از طریق یک انقلاب طبقاتی و تغییرات عمیق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است که می‌توان به ریشه‌های این تعصب‌ها دست یافت و آن‌ها را از بن و بنیاد برکند.

فراروی از تعصب: آگاهی تاریخی و مبارزه طبقاتی

فراروی از تعصب، به‌ویژه در جوامع تحت سلطه استثمار و بی‌عدالتی، تنها از طریق آگاهی تاریخی و مبارزه طبقاتی ممکن است. مارکسیسم به‌وضوح بر این نکته تأکید می‌کند که رهائی از قید تعصب، نه از طریق توافقات سطحی و شعارهای همبستگی یا وحدت قومی، بلکه تنها از طریق گسست بنیادین از هویت‌های جعلی و کاذب ایجاد شده توسط نظم سلطه‌گر، امکان‌پذیر است. در این راه، طبقات فرودست باید آگاهی طبقاتی خود را بازشناسند و درک کنند که نه تنها در تقابل با یک دیگر از منظر قومی، مذهبی یا فرهنگی هستند، بلکه در یک سنگر مشترک طبقاتی قرار دارند که در آن مبارزه برای عدالت اجتماعی و رهائی از استثمار، خود را به‌طور جدی در عمل نشان می‌دهد.

آگاهی تاریخی که مارکسیسم به دنبال آن است، به معنای شناخت ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی تعصب‌ها و خشونت‌ها است. این آگاهی به طبقات فرودست کمک می‌کند تا دریابند که آنچه به عنوان هویت‌های قومی یا مذهبی بر آنها تحمیل شده، در واقع توسط نیروهای سرمایه‌داری و سلطه‌گر برای حفظ نظم استثماراری ایجاد شده است. این هویت‌ها و مرزهای کاذب که بر پایه نژاد، مذهب و قومیت تعریف می‌شوند، ابزارهایی برای تفرقه‌افکنی و استثمار بیشتر توده‌های مردم به‌وسیله طبقات حاکم و نخبگان اقتصادی و سیاسی هستند.

آگاهی تاریخی و مبارزه طبقاتی تنها در متن کنش انقلابی و سازمان‌یافته متولد می‌شود. هنگامی که طبقات فرودست – چه کارگران، چه زنان، چه اقلیت‌های قومی و مذهبی – دست از تقابل‌های کاذب قومی و مذهبی بردارند و به درک درستی از مبارزه طبقاتی دست یابند، آنگاه اتحاد واقعی ممکن می‌شود. کارگر پشتون و هزاره، معلم سنی و کارمند شیعه، زن و مرد فرودست می‌توانند در کنار یک دیگر در جبهه‌ای مشترک علیه استثمار و بی‌عدالتی مبارزه کنند. این وحدت طبقاتی، نه تنها مبارزه برای رهائی اقتصادی، بلکه مبارزه برای آزادی از قید تعصب و تبعیض‌های اجتماعی است.

و این مبارزه تنها یک پروژه سیاسی نیست، بلکه ضرورت بقا و ادامه حیات جامعه انسانی است. چرا که تازمانی که تعصب‌های قومی، مذهبی و طبقاتی در جامعه پابرجا باشند، رهائی از استثمار و نابرابری امکان‌ناپذیر خواهد بود. در حقیقت، تازمانی که این مرزهای کاذب حفظ شوند، طبقات فرودست همواره در تقابل با یکدیگر قرار خواهند گرفت و در نتیجه قادر به دستیابی به یک آینده بهتر و عادلانه نخواهند بود.

در این راستا، برای شکستن تعصب، لازم است که طبقات فرودست به درک عمیقی از شرایط خود و جهان پیرامون‌شان برسند. آگاهی تاریخی، به آن‌ها کمک می‌کند که ببینند تعصب‌های ساخته شده تنها ابزاری برای تقویت نظم استثماراری و سلطه‌گر هستند. تنها از این طریق است که می‌توان به حقیقت رهائی و آزادی طبقاتی دست یافت، آزادی که نه در هویت‌های قومی، بلکه در اتحاد طبقاتی و مبارزه برای عدالت اجتماعی تحقق می‌یابد.

پایان

تاریخ ۱۲ می ۲۰۲۵